

رهیافت‌های نظری مطالعات سیاست‌گذاری و فرایند سیاست‌گذاری در آزادسازی

یلکاسکندریون

سیاست‌های آزادسازی در مؤسسات خدمات عمومی که به دنبال چندین دهه فعالیت این مؤسسات در شکل عمومی صورت می‌گرفت به دنبال چرخشی در روند معمول سیاست‌گذاری که تا آن زمان بخش عمومی را در ارائه خدمات عمومی^۱ دارای اولویت می‌دانست صورت می‌گرفت. به طور اصولی این چرخش از سیاست‌های "بخش عمومی محور" به "سیاست‌های بازار محور" باید در چارچوب‌های علوم سیاست‌گذاری - به عنوان اصلی‌ترین نظم علمی در مطالعه سیاست‌گذاری‌ها - مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرد با این حال "چرخش‌های سیاست‌گذاری"^۲ تاکنون مطالعات اندکی را چه در جهت تعریف مشخصات و توضیح محدوده‌ها و چه در زمینه نظریه‌پردازی در پهنه جهانی^۳ خود اختصاص داده است. این خلأ مطالعاتی به دنبال روندهای در حال ظهور اخیر آشکار شده است. اگرچه آزادسازی و همین‌طور سایر روابط میان بخش‌های دولتی و خصوصی موضوعات جدیدی نیستند اما پیشتر این روابط هرگز به این وسعت و شدت نبوده است. (نگاه کنید به Collyer et al. 2001). در عین حال کمبود مطامعات در این زمینه می‌تواند متأثر از مشکلات مطالعات

* کارشناس ارشد سیاست‌گذاری عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

1. Public utilities

2. Policy reversal

سیاست‌گذاری به طور عام باشد، با وجود اهمیتی اساسی که سیاست‌گذاری در زندگی روزمره، شهروندان، در ساختار و عملکرد نهادها و در روابط بین کشورها دارد با اینحال تئوری سیاست‌گذاری هنوز یکی از حوزه‌هایی است که نیاز به توسعه مطالعات بیشتر در آن مشهود است.

دیدگاه‌های مرسوم، آزادسازی را به‌مثابه تکنیکی اقتصادی یا مالی که اصراً به انتقال دارایی‌ها و فعالیت‌ها از بخش عمومی به بخش خصوصی تمرکز دارد می‌بینند. (eg. Domberger and Piggott, 1986: 145) با اینکه این تعریف تا حدی درست است اما کاملاً یک سویه و محدود است. در این راستا تعریف مرسوم نوع خاصی از عملکرد فرایند سیاست‌گذاری را فرض می‌گیرد که آزادسازی پاسخی عقلانی، عمدی و بی‌تناقض به مشکلات مالی است. با نمادشناسی ابداع شده توسط "داندلی"^۱ و "ویداویچ"^۲ این برداشت از سیاست‌گذاری شبیه به "مدل جامع عقلایی"^۳ است که بر طبق آن بهترین مسیر فعالیت مسیر فعالیت و نفع عمومی به وسیله یک فرایند عقلانی، خطی و بی‌طرف تصمیم‌گیری جمعی شناخته می‌شود (۱۸-۱۶: ۱۹۹۵) دیدگاه عقلانی سیاست‌گذاری را به‌مثابه فرایندی که متکی و وابسته به تکنیک‌های عقلانی نظیر جمع‌آوری داده‌های تجربی، شفاف کردن نظام‌مند اهداف و موضوعات، تحلیل هزینه-فایده، بدل‌سازی اقتصادی و شبیه‌سازی تأثیرات است ترسیم می‌کند. اینگونه ادبیات سیاست‌گذاری پر از اسناد، فلوچارت‌ها و نمودارهایی هستند که صرفاً مراحل آزادسازی را ترسیم کرده‌اند. اغلب آنها با مطالعات امکان‌سنجی و گزینه‌یابی آغاز می‌شوند و قبل از اینکه فرایند فروش آغاز شود از مسیر تغییرات سازمانی و قانونی عبور می‌کنند؛ به عنوان مثال نگاه کنید به (Walshe and Daffern 1990: 90-3) چنین تحلیل‌هایی اغلب فرایندهای واقعی را با مورد دلخواه اشتباه می‌گیرند و فرض می‌کنند که سیاست‌گذاران از تجربیات گذشته آموخته‌اند و خواهند آموخت.

1. Dudley

2. Vidovich

3. Rational comprehensive model

به‌عنوان مثال "دامبرگر"^۱ اظهار داشته که حالا حکومت‌ها تجربه کافی در فروش دارایی‌های بخش عمومی به طوری که قیمت‌گذاری کمتر از واقع انجام ندهند، دارند. (1995:44) شواهد کمی می‌توان یافت که سیاست‌گذاران تکنیک‌های عقلانی یا نتایج تحقیقات موجود را هنگام انجام انتخاب‌های سیاست‌گذارانه به کار گرفته باشند. (Jansson, 2000:47) با ویژه دربارهٔ آزادسازی، (Kay and Thompson, 1986: 31) (Collyer, 1997 collyer etal, 2001)

دیدگاه عقلانی در سیاست‌گذاری بسیار زیر سؤال قرار گرفته است. این دیدگاه با فرض مقدماتی وجود مسئله قابل تشخیص آسانی که به وسیلهٔ سیاست‌گذاری می‌تواند مورد خطاب قرار گیرد، درون معرف‌شناسی پوزیتیویست غرق است. (Bacchi, 1999:17) برای مثال در زمای که ادعاهای مدافعین آزادسازی در انگلستان در اوج خود بود، معارن مالی خزانه‌داری اعلام کرد "برنامه آزادسازی منطقی و متفکرانه است". (Moore, 1986:93) ادعاها ادامه پیدا کردند به اینکه آزادسازی محدوده بسیار متفاوتی از مشکلاتی نظیر ناکارآمدی اقتصادی و نبود نوآوری در بخش عمومی، مداخله سیاسی در مدیریت بنگاه، بیکاری، قدرت اتحادیه‌های کارگری، وابستگی رفاهی، "دولت بزرگ" و هزینه بالای خدمات عمومی را حل خواهد کرد. در دیدگاه عقلانی سیاست‌گذاری، مبنای چنین ادعاهایی هرگز مورد سؤال قرار نمی‌گیرند. به علاوه سیاست‌گذاری اغلب به عنوان پاسخی عقلانی به "بروه‌های بازار" یا "مسائل بازار" شناخته می‌شود. (eg Bradley and Neja, 1989:12) اما باید در نظر داشت مسائل اقتصادی و اجتماعی خاصیت ثابت جوامع نیستند بلکه به طور اجتماعی تکوین می‌یابند، افزون بر آن بر این مطلب که چگونه یک موضوع خاص به عنوان "مسئله" شناخته می‌شود و در دستور کار سیاسی قرار می‌گیرد. (Edelmam, 1987) توجه بیشتری باید مبذول شود.

علم سیاست و آزادسازی

اگرچه تعریف اقتصادی راست آیین از آزادسازی تقریباً مسلط بوده است اما اکنون می‌توان گفت سایر حوزه‌های معرفتی هم در توسعه درک جایگزینی از آزادسازی پیشرفت‌هایی داشته‌اند. برای مثال Feigenbaum, Hening (1994) و Gormley (1994) و Chamberlin (1997) آزادسازی را به عوض آنکه پدیده‌ای اقتصادی یا اداری یا مالی بدانند آن را پدیده‌ای سیاسی اعلام کرده‌اند. از این دیدگاه، آزادسازی یک استراتژی سیاست‌گذاری است که با تغییر در ظرفیت ساختاری حکومت و پاسخگویی آن، بازآرایی و تجدید ساختار نهادها و تصمیم‌گیران و یا ایجاد طبقات رگروه‌های ذینفع^۱ و در انتقال قدرت بین واحدهای سیاسی مختلف خود را نشان می‌دهد. (c. f. Hening et al, 1992, samson, 1994:90) این تحلیل‌ها جنبه‌های سیاسی فرایند سیاست‌گذاری را روشن می‌کنند و اغلب با در نظر گرفتن اهداف مختلف حکومت و دامنه نفوذ رگروه‌های ذینفع که در فرایند سیاست‌گذاری وارد شده‌اند از بسیاری از اشکالات ریافت عقلایی احتراز دارند.

این تحلیل‌ها مویزه این نرض‌اشباد را که سیاست‌گذاری نتیجه اجماع هنجاری بین افراد کلیدی است ندارند و مجموعه مشترکی از اهداف اجتماعی را برای همه عرصه‌ها به‌ویژه برای دولت در نظر می‌گیرند. این دیدگاه هنجاری از فرایند سیاست‌گذاری همان است که از مفهوم سامانه رفاه TH Marshall (1981) به‌مارسیده است. در این دیدگاه سیاست‌گذاری محصول نهایی هم‌کنشی توازن بین اقتصاد بازار، حکومت و نهادهای رفاه که هر یک با محدوده ارزش‌های متمایزشان شناخته می‌شوند در نظر گرفته می‌شود. این تمرکز هنجاری به شدت محدود است. (Mishra 1982: 106) بدون یک نظریه درباره رقابت و ستیز رگروه‌های ذینفع مارشال نمی‌تواند برتری برخی مرقعیت‌های هنجاری را توضیح دهد و هنوز تعیین هنجارها و اهداف سازمان‌ها و نهادها حل نشده باقی می‌ماند. با وجود این کاستی‌ها، ریافت هنجاری در بسیاری از مطالعات مورد استفاده قرار گرفته است با این پیش‌فرض که سیاست‌های آزادسازی

به منظور دستیابی به اهداف کلیدی نظیر عدالت، کارایی متعهد و یا انتخاب مشتریان مورد استفاده، قرار گرفته‌اند. (برای مثال نگاه کنید به:

(Wanasinghe, 1991; Waters, 1987; Gormley, 1994:23)

بررسی عمیق طبیعت دولت ملی و فرایند سیاست‌گذاری جایگزینی برای رهیافت اجماع^۱ به دست داده است. اینجا فرض شده است که سیاست‌گذاری فعالیتی اصولاً سیاسی است و سیاست محدود به مرحله اجرای نهایی دور سیاست‌گذاری نمی‌شود. (Dalton et al., 1996: 106, 118) به علاوه دولت خود حوزه‌ای برای فعالیت سیاسی است و آن را به مثابه مکانیزم بی‌طرفی که خواست مردم آن را تعیین کند تصور نمی‌توان کرد. در عوض حکومت اغلب در فعالیت در جهت منافع مردم (به عنوان یک کل) ناتوان است گرچه ممکن است در جهت منافع خود فعالیت کند و نتایج سیاست‌گذاری معمولاً در جهت منافع ندرتمندترین اعضای جامعه قرار می‌گیرد. این مسأله است که مشخص می‌کند چرا سیاست‌های آزادسازی توسط حکومت‌ها حتی در جایی که تئوری اقتصادی عقلانی تصریح دارند که این سیاست بهترین راه حل اقتصادی یا مالی نیست باید انجام شوند؛ چرا آزادسازی باید انجام شود حتی وقتی که نگاه تازه خصوصی شده مبالغ کلانی را در قبال خطری که بعداً برای او پیش خواهد آمد حالا طلب می‌کند و چرا جایی که هزینه‌های وضع مقررات برای یک شرکت جدید به طور آشکار از مالیات دریافت شده از او بیشتر است باید آزادسازی صورت گیرد. رهیافت سیاسی روشن می‌کند که قدرت و منابع در جامعه به طور مساوی توزیع نشده‌اند و رقابت بین این گروه‌ها به خودی خود نمی‌تواند از تمرکز قدرت در دست بخشی از جامعه جلوگیری کند. (cf Bachrach and Bartz, 1977) در عوض قدرت به طور نامساوی توزیع شده است و حتی در صورت وجود فرایند دموکراتیک حکومتی گروه‌هایی که خوب سازماندهی شده باشند قادر به تأثیر بر سیاست‌گذاری عمومی در جهت منافع خود خواهند بود. (نگاه کنید به (eg. Dahl, 1984

سیاست‌گذاری و کثرت‌گرایی

با وجود استحکام دیدگاه کثرت‌گرا این رهیافت نقاط ضعفی هم دارد یکی از نقاط ضعف تأکید بر این نکته است که سیاست‌گذاری محصول فعالیت افرادی کلیدی است، از این رو دلیل اصلی آزادسازی می‌تواند در انگیزه‌های متفاوت بازیگران کلیدی که هر یک از آنها هدف خاصی دارند جای داشته باشد. این بازیگران کلیدی با جلب حامیان یا دستکاری استراتژیک در "قواعد بازی" مقاصد خود را با سیاست‌سازی تأمین می‌کنند به طوری که سایر بازیگران باید منافع و استراتژی‌های خود را در این میان دوباره مورد ارزیابی قرار دهند. (eg Feigenbaum and Hening, 1994) جایی که کثرت‌گرایی به شکل ساده‌سازی شده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد در بعضی موارد حکومت‌ها را طوری ترسیم می‌کند که گویی دارای ویژگی‌های انسانی نظیر داشتن "آمال" و "اهداف" هستند. برای مثال:

«از آنجا که حکومت‌ها علاقه به آزادسازی داشتند... و از متهم شدن به فروش به بخش خصوصی بی‌مناک بودند.» (Campo-Flores, 1994:24)

«اگرچه حکومت‌ها در کشورهای در حال توسعه به افزایش کارایی بهره‌برداری از منابعی که در اختیار دارند علاقه دارند.» (Vernon, 1987)

کاربردهای عالمانه تر کثرت‌گرایی اغلب از چنین تقلیل‌گرایی‌هایی پرهیز دارند. با این حال آنها به اینکه مفاهیم متفاوت انگیزش، اراده، اهداف و منافع را با هم ترکیب کنند گرایش دارند و در تمایز بین «اهدافی» که به شکل تحلیلی توسط نظریه پردازن وضع می‌شود ناکام هستند.

(eg Ernst, 1994: 81, 83; Whitfield, 1992: 129) مطالعات کثرت‌گرا در ارائه دیدگاهی یک بعدی از قدرت هم مورد نقد واقع شده‌اند. این موضوع توسط "لوکس"^۱ (1974) مورد بحث قرار گرفته است. او یادآور شده که سیاست‌گذاری هرگز براساس خواسته‌های افراد خاصی شکل نمی‌گیرد، بلکه نتیجه برآید مجموعه نیروها و

ترتیب‌ات اجتماعی است. قدرت چندوجهی است، کثرت‌گرایی تنها بر اعمال قابل مشاهده قدرت متمرکز است و اعمالی را که به طور غیرمستقیم با ایجاد مجموعه موفیت‌هایی که مورد علاقه مجموعه‌ای از سلايق در مقابل سایرین می‌باشد، فراموش می‌کند. دیدگاه کثرت‌گرا اثر ترتیب‌ات اجتماعی اساسی را بر آنچه نبرد برای برتری یافتن ایفا می‌کند، کاملاً فراموش می‌کند. براساس آنچه لوکس از قدرت در سیاست‌گذاری آزادسازی توضیح داده است. "سامسون" استدلال می‌کند که تمرکز کثرت‌گرایی تنها بر آن تصمیمات سیاست‌گذاری است که در دستور کار سیاسی قرار دارند و در توضیح اینکه چگونه مفاهیم جایگزین از مطرح شدن در دستور کار باز می‌مانند ناتوان است. (81: 1994) بنابراین ما می‌توانیم ببینیم که مفهوم کثرت‌گرایی از فرایند سیاست‌گذاری در ارائه تحلیلی بنسده از آزادسازی به خاطر اینکه قدرت را به تعامل بین چهره‌های عمومی فرو می‌کاهد، ناتون است. از آنجا که این دیدگاه در خطر بیش از حد عقلانی پنداشتن فرایند سیاست‌گذاری است، حاصل سیاست‌گذاری را نتیجه انتخاب‌های عقلایی، ارادی و آگاهانه افراد و گروه‌ها می‌داند.

سیاست‌گذاری و کارکردگرایی

وقتی ما به دنبال شوریزه کردن تغییرات سیاست‌گذاری (مثلاً رشد متداول آزادسازی) و نه توضیح فرایند سیاست‌گذاری هستیم. تحقیقات آزادسازی اغلب به صور ضمنی کارکردگرایی هستند و نه کثرت‌گرایی.

اینجا سیاست‌گذاری خاصی حاصل فشارها و منافع گروه خاصی بنداشته نمی‌شود بلکه آن را نتیجه ضرورت کارکردهای جوامعی که در مرحله خاصی از توسعه خود هستند در نظر می‌گیرند. (Hall et al, 1975:6) اینجا سیاست آزادسازی به عنوان پاسخی بدیهي به نیاز با شرایط جامعه تلقی می‌شود؛ اگرچه هیچ وقت توضیح داده نشده است که این نیاز چگونه (با توسط چه کسی) تشخیص داده می‌شود. ادبیات سیاست‌گذاری مملو از مثال‌های کارکردگرایی است، برخی آزادسازی را حاصل ضرورت و پیامد شرایط فرهنگی یا هنجاری می‌دانند در حالی که برخی دیگر آن را پاسخ بدیهي به شرایط جدید اقتصادی اعلام می‌کنند.

به عنوان مثال "ورنون" عنوان کرد که آزادسازی وقتی زمان آن رسیده باشد رخ می‌دهد. (1987:2) و "فاستر" مدعی بود که آزادسازی پاسخی به نیاز به کاهش مخارج عمومی و فرض‌های عمومی در دوره بحران سخت اقتصادی است.

همچنین نگاه کنید به: (Flora and Heidenheimer 1984; Gupta 1996: 42; 1994: 493)

آزادسازی به عنوان نتیجه نیاز اقتصادی، شایع‌ترین تحلیل کارکردگرایانه از آزادسازی است. این مسئله با در نظر گرفتن تأکید شایع بر این که آزادسازی عکس‌العملی مالی یا اقتصادی است، قابل درک است. با این دیدگاه، آزادسازی پیامد نزول اقتصادهای ملی و اقتصاد جهانی بعد از بحران نفت اوایل دهه ۱۹۷۰ عنوان شده است. در این شرایط حکومت‌ها ادامه حمایت‌های خود از دولت رفاه و بخش عمومی گسترده را به صورت روزافزون دشوار یافتند؛ و از این رو چرخشی به سمت آزادسازی و اصلاحات بازار محور حاصل شد. (cg Franzway et al 1989:24) این رویکرد فرض می‌کند:

(الف) این سیاست‌گذاری کارکردی از شرایط اقتصادی است.

(ب) همه کشورها با این مشکل مواجه شده‌اند.

(ج) همه آنها آزادسازی را به عنوان یک راه‌حل برگزیده‌اند.

با این حال تفاوت کشورها بسیار گسترده است. برای مثال در جایی که شرکت‌های عمومی بریتانیایی در گسترش سرمایه محدودیت داشتند، شرکت‌های استرالیایی نسبتاً کارا عمل می‌کردند و با رژیم استقرای انعطاف‌پذیری مواجه بودند.

(cf Steel and Heaid, 1982: 337-4; Productivity commission, 1994)

بنابراین در حالی که برخی استدلال‌ها ممکن است وجود داشته باشد که بریتانیا را مجبور به آزادسازی معرفی می‌کنند، به این ترتیب آنچه در استرالیا رخ داده است با این استدلال‌ها قابل توضیح نخواهد بود. به علاوه چنین استدلال‌هایی، آزادسازی را به عنوان سازوکاری که مخارج دولت را کاهش می‌دهد و از این رو بهترین سیاست در زمان‌های کمبلی است فرض می‌گیرد. هیچ شواهد قطعی که آزادسازی مخارج دولت را کاهش داده باشد یا اینکه آزادسازی خدمات ضروری را با هزینه‌های کاراتری فراهم کرده باشد، به دست نیامده است.

این بحث‌ها به شکل مبسوط‌تری در ادامه مطرح شده است اما در این جا لازم است اشاره کنیم که مشکل این همانگویی در این دیدگاه خود را نشان می‌دهد؛ این ایده که ما می‌توانیم استدلال کنیم تجربه اجتماعی خاصی به خاطر نتایجی که بعداً ایجاد خواهد کرد (با ادعا می‌شود که ایجاد خواهد کرد) رخ می‌دهد.

اگرچه کارکردگرایی به خاطر این اشکال منطقی دربارهٔ بسیاری از جنبه‌های اجتماعی مورد نقد بوده است. به نظر می‌رسد در سیاست‌گذاری اجتماعی کمتر با مانع مواجه باشد احتمالاً این فرض که تجربه سیاست‌گذاری از سایر تجربه‌های اجتماعی متمایز است، ما را قادر می‌سازد ارتباط آشکار، مستقیم و غیر قابل اجتنابی بین مقاصد، استراتژی‌ها و نتایج ترسیم کنیم.

لازم است تجربه سیاست‌گذاری، نظیر سایر تجربه‌های اجتماعی به‌عنوان محصولی تاریخی و واقعه‌ای اجتماعی درک شود. بنابراین پاسخی به چرایی آزادسازی را نمی‌توان نه در ضرورت‌های سیستم مالی یا سایر سیستم‌ها و نه در ادعاهایی که آن را حاصل نتایج بدعت‌های سیاست‌گذاری می‌دانند، یافت.

سیاست‌گذاری و نظریه‌های پندارگرایی تغییر

در برابر نظریه‌های کارکردگرا و کثرت‌گرای آزادسازی، نظریات پندارگرایی تغییر سیاست‌گذاری بدیل و بهینه سیاست‌گذاری است. اینجا ما با نظرانی دربارهٔ آزادسازی مواجه می‌شویم که آزادسازی را نتیجه تصحیح عالمانه در رهیافت‌گیری می‌دانند (eg Hall, 1993; Bell, 1997: 25) و آن را پاسخی به سقوط اقتصادهایی نظیر اتحاد شوروی (eg Qupea, 1996: 39) و پیروی کشورها از "مدبست‌گذاری" (eg. Ikenberry, 1990) و عروج دکترین عقلانیت اقتصادی و اقتصاد نوکلاسیک (eg Ernst, 1998; Self, 1990: 19) می‌دانند.

اغلب گفته می‌شود که آزادسازی و تغییر سیاست‌گذاری، حداقل بخشی از آن به ایده‌ها، ارزش‌ها و باورهای مسلط وابسته است. الگوی جدیدی آزادسازی را به عنوان فرایند ناگزیر

سیاسی مبادله اقتصادی ترسیم می‌کند. در چارچوب این الگوی، اجباری اخلاقی به ترک اشکال مالکیت عمومی و جمعی و جست‌وجوی پیشرفت و کارایی از طریق سازوکار بازار وجود دارد. این مجموعه از ایده‌ها و باورها مثل همه ایده‌ها و باورها، به خاطر اینکه ساختار و واژگان گفتمان سیاسی را ساخت می‌دهند تأثیرگذار هستند. (Bell, 1997: 24) با این همه یافتن شواهد تجربی برای نظریه پندارگرایی تغییر دشوار است. با وجود حمایت شدید ریاست جمهور آمریکا از ایده "دولت کوچک" در طول دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده دارایی‌های دولتی بسیار کم و اگذار شدند. (Hening et al, 1998: 472, 450) همچنین ساختن نظریه‌ای برای آزادسازی حول نقش ایده‌ها دشوار است. نظریه پندارگرایی تغییر سیاست‌گذاری با ارائه الگویی ضمنی یا ساده همچنان که سایر بدعتهای سیاست‌گذاری می‌توانند ظهور کنند تغییری تنها بر حسب "مد" سیاست‌گذاری از تغییر سیاست‌گذاری ارائه می‌دهند.

مفهوم زمینه اجتماعی که مخزن ایده‌های سیاست‌گذاران را شکل می‌دهد و فرصت‌ها و مسائل عمده در درون آن رخ می‌دهند در این دیدگاه نادیده گرفته شده است. بنابراین به منظور توضیح نظام‌مند ظهور آزادسازی در کشورهایی که به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متفاوتند، ایده‌ها باید به شکل نظری به تجربه اجتماعی و ساختارها ارتباط داده شوند.

سیاست‌گذاری، ایدئولوژی و گفتمان

دو مفهومی که بالقره دو حوزه را به هم ربط می‌دهند ایدئولوژی و گفتمان است که اخیراً گرایش مد روزی به استفاده از این دومی در برابر آن اولی وجود دارد. تعدادی از مطالعات اخیراً تصریح کرده‌اند که آزادسازی نتیجه گفتمان‌ها یا ایدئولوژی‌های جدیدی (یا دوباره احیا شده‌ای) درباره نقش دولت و برتری نسبی بخش‌های خصوصی و عمومی است. برای مثال "میشل پاسی" تصریح کرده است: «تغییر بنیادی در توجه به جامعه مدنی و فرهنگ به وجود آمده است. (1991: 224) و در جایی دیگر اشاره شده است که آزادسازی نتیجه تطبیق با ایدئولوژی‌های "مدر روز" است. (eg Walker and Walker 2000 Mansfield, 1987) این

ملاحظات بی‌پایه نیستند. اما بسیاری از مطالعات آزادسازی بدون توجه منطقی به شواهد، صرفاً مدعی کارایی بیشتر بخش خصوصی هستند و در ارائه شواهد لازم برای اثبات تعمیم‌های خود ناتوانند. (cf. Mansfield, 1987: 75; Heald 1983: 308) یافتن شواهدی از طبیعت "مفروض ساده‌سازی شده" و "ادعاهای" این ادبیات دشوار نیست برای نمونه:

ماهیت دولت نمی‌تواند به کارایی ماهیت بخش خصوصی در تولید محصولات مشابه باشد، ما آن را می‌دانیم». (Waters, 1997:55)

تعمیم اینکه بخش خصوصی کاراتر از بخش عمومی است فرضی معقول است...» (Vernon, 1987: 7)

شرکت‌های دولتی عملکرد ضعیف و خدمات و تولیدات ناقصی دارند و تحمیلی بر دوش مالیات‌دهندگان هستند. (Campo-Flores, 1994: 235) این ادعا و ادعاهای مشابه به طرز بی‌پایانی توسط مدافعین آزادسازی تکرار شده است، اغلب هم کوچک‌ترین تحلیلی از شواهد کارایی نسبی دو بخش خصوصی و عمومی ندارند. اگرچه دشواری‌های روش‌شناسی در تحلیل تطبیقی چنین ادعاهایی وجود دارد. (نگاه کنید به Callyer 1996) اما مطالعات مستقل و خوب طراحی شده نشان داده‌اند که هیچ یک از دو بخش به طور آشکار کاراتر از دیگری نیست. (eg Martin and Parker 1997: Goodman and Loveman, 1991: 35) اینکه اغلب مطالعات تطبیقی بین بخشی اغلب در نتیجه‌گیری ناتوانند به دلیل کارکردهای متفاوت بخش‌های خصوصی و عمومی است. چنین تحلیل‌هایی از ارائه مقایسه‌ای بین بخش‌های خصوصی و عمومی ناتوانند. با این که الگوی مدافع آزادسازی در رساندن پیام خود از هر جریان مدافع بخش عمومی که خارج از دور و قدیمی عنوان می‌شوند می‌تواند کارآمدتر عمل کند اما با ظهور شواهد مستدلی که در موضعی مخالف الگوی رایج هستند بیش از پیش صحت عملکرد فرایندها یا امکان ایجاد اصلاح در فرایندها به طور نظام‌مندی زیر سؤال می‌رود.

برخی این فرایند را "ایدئولوژی" و عده‌ای دیگر آن را "گفت‌وگو" می‌نامند، متأسفانه این مفاهیم به‌ندرت به شکل روشنی تعریف شده‌اند و اغلب آنها در درون مفهوم پندارگراییانه

تفسیر اجتماعی که فرض آن تأثیر مجموعه ایده‌ها و باورها یا ارتباط این ایده‌ها و باورهاست جای می‌گیرند.

به علاوه این کلمات اغلب در معنای جانشین با کلمات دیگر نظیر "دکترین" به کار می‌روند. (eg shore and wright, 1997: 18 Agger) این تعاریف گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها را دارای موجودیتی مادی و مشهود در نظر نمی‌گیرند: آنها تنها متن هستند. این اولویت پدیده‌انگارگرایانه، وضع نظریه‌ای بسنده دربارهٔ رابطه بین زبان و تجربه را دشواری کند و علاوه بر آن با این وسایل تغییر اجتماعی قابل تفسیر نخواهد بود.

تنها در چارچوب مارکسیسم ایدئولوژی به شکل متفاوتی تعریف شده است. در این تعریف ایدئولوژی مجموعه‌ای از باورهاست که منافع حامیان خود را به هزینه سایر گروه‌های اجتماعی تأمین می‌کند. (برای مثال نگاه کنید به (Hughes et al, 1995) این تعریف از ایدئولوژی آن را از سایر مجموعه‌های رایج و متداول ایده‌ها متمایز می‌سازد چراکه آن را به شکل بنیادی به فعالیت‌های نخبگان و گروه‌های ذی‌نفع که به دنبال محکم کردن منافع خود هستند ربط می‌دهد. (cf Marx and Engels 1976: 67)

سیاست‌گذاری و برداشتی از مارکسیسم

تحقیقات بر روی آزادسازی که از مفهوم ایدئولوژی در تعریف نظری مارکسی و به‌ویژه مفهوم گرامشی آن بهره گرفته باشند بسیار اندک هستند. این تعریف شامل عادات، رسوم و رفتارهایی است که به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه ایده‌هایی راجع به جامعه و طبیعت واقعیت را انعکاس می‌دهند. (cf Navarro, 1982: 46) اینجا ایدئولوژی ملاط‌ارگانیکی است که بیان ساده واقعیت زیربنای اقتصادی نیست بلکه مشکل از عادات اجتماعی و ترتیبات نهادی است و بنابراین زیربنا و روینا را به هم وصل می‌کند. (Dally, 1999: 69) یکی از مطالعاتی که این چارچوب مفهومی را در نقد تعریف متداول اقتصادی از آزادسازی به کار گرفته است مطالعه سامسون (1994) است. سامسون این تعریف را به عنوان جزئی از ایدئولوژی آزادسازی در نظر گرفت که در آن مردم ملزم به پذیرش مجموعه مشخصی از استراتژی‌های سیاست‌گذاری

می‌شوند. اگرچه این سیاست‌ها برای برخی از گروه‌های اجتماعی مضرند؛ این جنبه از آزادسازی با این دید که آزادسازی یک مبادله اقتصادی از لحاظ سیاسی بی‌طرف است، به سهولت توسط سایرین به فراموشی سپرده می‌شود.

افزون بر این آزادسازی به‌ویژه چیزی بیش از فروش دارایی‌های عمومی یا برون‌سپاری خدمات است. آزادسازی کاهش مخارج بخش عمومی و رفاه، میل شدید به بازار کالایی شده، و افزایش مسائل زنان و خانواده‌ها را هم شامل می‌شود. سامون استدلال می‌کند که این جنبه‌های آزادسازی از دید عموم پنهان می‌شود. ز این رو تعریفی سیاسی از آزادسازی که وسیع‌تر و عمیق‌تر است با آشکار کردن همه‌جانبه آثار محتمل و نشان دادن شکاف بین بهره‌گیرندگان و زیان‌کنندگان از این سیاست، پیامدهای منفی سیاسی آن را تعیین خواهد کرد. (1994: 88-94) بنابراین برای سامون آزادسازی ایدئولوژیی است که تنها منحصر به ایده‌ها نمی‌شود بلکه کاملاً در عادات اجتماعی و نهادها تحقق یافته است.

تنها وقتی تعریف گرامشی از ایدئولوژی یا تعریف "فوکو" از گفت‌وگو مورد نظر باشد ما می‌توانیم تغییر سیاست‌گذاری را تئوریزه کنیم اما اگر سیستم ساده‌ای از ایده‌ها یا ارتباطات مد نظر باشد تبیینی از اینکه چگونه ایده‌ها در طول زمان تغییر می‌پذیرند نمی‌توان به دست داد. تنها وقتی این مفاهیم در اشاره به روابط بین ایده‌ها، عادات و ساختارها به کار روند ما می‌توانیم ببینیم که ایده‌ها و سیاست‌ها به خاطر اینکه آنها همواره جزئی از پیکاری مداومند، تغییر می‌یابند.

همواره تضاد و پیکار برای برتری و تفوق در جریان است و این فعالیت‌های اجتماعی، تغییرات را ایجاد می‌کند. این فرایند تغییر در جریان عمل است.

علیرغم جذابیت این دیدگاه که تغییر را پیامد تضاد طبقاتی می‌داند مطالعات اندکی این دیدگاه را در تبیین تغییرات سیاسی به کار گرفته‌اند. به علاوه مفهوم طبقه - با وجود اینکه ابزار مهمی در جامعه‌شناسی است - کمتر مورد علاقه است. نه تنها استفاده از مفهوم طبقه مد روز نیست بلکه به‌طور عام اکراه مشخصی هم در استفاده از ابزارهای تحلیلی در برابر ابزار

سیاست‌گذاری و سرمایه‌داری

در نبود تحلیل طبقاتی شایع‌ترین مفهومی که می‌توان آن را در چارچوب رهیافت "تضاد" در بررسی عاملین سیاست‌گذاری جای داد مفهوم گروه‌های ذینفع است که اغلب برای اشاره به آنها واژه "سهامداران"^۱ (cg 12 Caupia 1996; Chambelin and Jackson 1987; Hening et al; 1998) یا بازیگران (cg ken and sareheng, 2001: 25) استفاده می‌شود. در اغلب موارد این مطالعات چارچوبی کثرت‌گرایانه را به خدمت می‌گیرند که در آن واژه طبقه به ویژگی‌های گروهی از افراد مشابه اشاره دارد.

آنها طبقه را به‌عنوان عنصر اصلی سیستم اجتماعی نمی‌شناسند. از این رو آنها قادر به توضیح رابطه اجتماعی بین گروه‌های ذینفع و توسعه در سایر اجزای سیستم اجتماعی (مثلاً جهانی شدن) نیستند. سیاست‌گذاری به عنوان فرایندی حاصل کشمکش بین گروه‌های ذینفع مختلف شناخته می‌شود و توسط بسیاری از اجتماعات سیاست‌گذاری ملی به عنوان یک مدل سیاست‌گذاری جدید پذیرفته می‌شود همزمان از سیاست‌های ظاهرآً موفق کشورهای دیگر هم نسخه‌برداری می‌شود. آنها نشان نداده‌اند که امکان دارد آزادسازی به‌مثابه پروژه‌ای طبقاتی - که طی آن به‌طور منظم محدودیت‌های دولت و نظام بازار یا سبکتر شده یا برداشته می‌شود - باشد. همچنین نشان نداده‌اند چگونه سیاست آزادسازی ممکن است تعادل قدرت بین طبقاتی را تغییر دهد؛ همچنانکه در بریتانیا آزادسازی مستقیماً بر قدرت گروه‌های نظیر شاغلین بخش بهداشت، معدنچیان زغال سنگ و کارگران صنایع فولاد تأثیر گذاشت.

این موضوع از اینجا ناشی می‌شود که تعادل قدرت بین طبقات از تغییرات در قدرت بین گروه‌های ذینفع مختلف دچار دگرگونی نمی‌شود. از این رو آنها آشکارا قادر به نشان دادن اینکه چگونه آزادسازی سیستم نابرابری طبقاتی را با سلب دسترسی همگانی و مالکیت منابع عمومی از اکثریت مردم در عین حال توانمندتر کردن همزمان گروه‌های دارای امتیاز ویژه حفظ می‌کند، نیستند.

با کاربرد درک تحلیلی یا رابطه‌ای از طبقه‌ای از مسائل پدید نخواهند آمد. تحلیل آزادسازی توسط سامسون (1994) در این زمینه قابل توجه است. سامسون دچار این مشکل کثرت‌گرایان که خصوصی‌سازی را تنها یک سیاست طبقاتی که به منظور دگرگونی مرزهای طبقاتی انجام می‌شود می‌دانند و توجه کمی به ایدئولوژی دارند، نمی‌شود. (Feigenbaum and Hening, 1994: 195, 200) سامسون در عوض آزادسازی را موضوعی دربارهٔ طبقات می‌داند.

او آزادسازی را به عنوان "رسالتی سیاسی و فرهنگی" که شامل بسته‌ای از ایده‌ها دربارهٔ آزادی فرد و انتخاب مصرف‌کنندگان که در استراتژی‌ها، تکنیک‌هایی برای مدیریت اقتصاد پیچیده شده است، تعریف کرد. این بسته ایده‌ها و عادت‌ها روابط تثبیت شده بین گروه‌ها و همین‌طور مهم‌تر از آن بین طبقات را دگرگون می‌کند، به همین دلیل آن را می‌توان به عنوان یک "پروژهٔ هم‌زمانیک" که هدف آن دگرگون کردن روابط قدرت و آگاهی است در نظر گرفت. (Samson, 1994: 79, 90)

نظریه سامسون دربارهٔ پایه‌های طبقاتی آزادسازی بر برداشتی از مارکسیسم استوار است؛ طبق این برداشت انگیزه‌ها و خصوصیات عاملین سیاست‌گذاری (مثلاً پس‌زمینه اجتماعی، سطح آموزش یا انتخاب‌های گذشته) نقش کمی را بازی می‌کند. در عوض این رهیافت بر شناسایی گروه‌های کلیدی متناسب با "اثرات عینی" فعالیت‌هایشان، متمرکز است. (eg Therorn 1982: 229) و بر محدودیت‌های نهادی و ساختاری که پیش روی این عاملین سیاست‌گذاری واقع شده، بیش از ظرفیت کارگزاری آنها تأکید دارد. (همچنین نگاه کنید به Deacon and Mann, 1999) در این سطح از تحلیل عوامل کلانی که می‌توانند نقش عمده‌ای در شکل دادن به محیطی که در آن افراد رفتار می‌کنند و در آن محیط انتخاب‌های سیاست‌گذارانه انجام می‌شود، قابل توضیح هستند. (Bell, 1997: 41)

این رهیافت را در جایی که اجتماعات سیاست‌گذاری که افراد و گروه‌ها عضو آن هستند به نهادهای دولتی فرو می‌کاهد دچار ابهام می‌شود. این رهیافت فرض می‌کند که سیاستمداران

در راستای اینکه دولت متعهد به حفظ بازتولید روابط اجتماعی سرمایه‌داری است و از آنجا که منافع سیاست‌گذاران و دولت یکی است، آزادسازی را انتخاب کرده‌اند. (Mooney, 2000: 165)

تقلیل‌گرایی این رهیافت به طور وسیعی در جاهای دیگر مورد بحث قرار گرفته است. (نگاه کنید به Hay, 1999: 154-71 در بحث پولانزاس-میلی باند) و نیازی به ذکر دوباره آن اینجا نیست. پذیرفتن اینکه میل جهانی اخیر به سمت خصوصی‌سازی تنها با نظریه فرابند سیاست‌گذاری و به‌ویژه فرایند سیاست‌گذاری درون جامعه‌های سرمایه‌داری قابل توضیح است؛ یکی از ضعف‌های بارز این رهیافت است.

براساس برداشتی از "مارکسیسم ارتدوکس" دولت صرفاً کارگزار سرمایه است و سیاست‌گذاری کاملاً در جهت منافع طبقاتی انجام می‌شود. برخی این تفسیر را تفسیر "آلتوسری از مارکس" می‌دانند. طبق این برداشت، تفسیر آلتوسر بر این دیدگاه که سرمایه‌داری دارای ساختاری پنهان است که به شیوه‌های مکانیکی، اشکال و مطرح تحرک آن را تولید می‌کند، بستگی دارد. (Jessop, 2001b: 3)

این برداشتی از علت ساختاری^۱ است که در آن زیربنای اقتصادی جامعه سیستم سیاسی و بدین طریق قلمرو سیاست‌گذاری را تعیین می‌کند. این دیدگاه چالشی بزرگ با کثرت‌گرایی دارد. کثرت‌گرایی مدعی است گروه‌های پرتعداد سهامدار و وابسته، هر یک در جهت حفاظت از منافع خود فعالیت می‌کنند و سیاست‌گذاری به انگیزه‌ها و مقاصد افراد قابل تقلیل است و همچنین مبنای نتایج سیاست‌گذاری کمتر دارای الگو و نظام کلی است.

دیدگاه یاد شده همچنین چالشی بانودولت‌گرایی^۲ دارد که معتقد است دولت موجودیتی مستقل است که کاملاً قادر به تعقیب منافع خود است. (eg Dandeker, 1990, skotpol, 1985)

دیدگاه مزبور همچنین با تئوری‌های خودزایی (autopoietic theories) دولت که دولت را به مثابه سیستم سیاسی خودتولید، خودبازگشت و خودکنترل ترسیم می‌کند، (c Jessop, 2001a: 9) دارای مرزبندی است. با این وجود این موضع مارکیست ارتدوکس

در آنجا که نقش سیاست‌گذاران را به "کارگزاران سرمایه‌داری" محدود می‌کند و فعالیت‌های آنها را به این مطلق کلی نظری که فرایند سیاست‌گذاری به‌مثابه حاصل مستقیم منطق انباشت سرمایه‌داری است فرو می‌کاهد، قابل نقد است.

تفسیر مارکسیستی دیگری هم از فرایند سیاست‌گذاری معرفی شده است؛ این تفسیر تفلیل‌گرایی اقتصادی را نمی‌پذیرد و تمرکز دوباره‌ای بر "برهم‌کنش پیچیده ساختار و کارگزار" دارد. (Mooney, 2000: 162) این تفسیر از آن مارکسیسم است که "دالی" آن را "از قبل پست‌مدرن" می‌خواند. (1999: 65) مارکس در گروندریسه گفته بود که هر چیز "شکل ثابتی دارد" در حرکت جامعه تنها به‌مثابه "عزم لحظه زوال" ظاهر می‌شود:

شرایط و عینیات فرایند... اهمیتی هم میزان درخود دارند و تنها موضوعات آنها افراد هستند، افرادی با ارتباطاتی دوسویه که در عین حال بازتولید می‌کنند و نو را تولید می‌کنند. (1972: 712) این قطعه، ایده کارگزار به‌مثابه بنیاد هر بخش از ساختار اجتماعی را برجسته می‌کند و به سمت روشی که به ظرفیتی زیربنا و روبنا، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی رادر نمایی نه فقط علی بلکه عقلانی هبسته کند، (Dally, 1999: 69) پیش می‌رود.

این برداشت از مارکسیسم شباهت‌هایی با رهیانت اتخاذشده توسط "گرامشی" (1971) درباره دولت دارد. گرامشی تحلیلی از شکل نهادی دولت که چگونه بر مبارزه طبقاتی تأثیر می‌گذارد و چگونه این نبرد سیاسی در بازگشت شکل نهادی دولت را تعیین می‌کند، ارائه کرد. این روش تحلیل بر اینکه دولت عرصه عمل است تأکید دارد اما این عرصه عمل جدا از سرمایه یا سایر روابط اجتماعی نیست و عرصه عملی هم نیست که کاملاً توسط سرمایه‌داری تعیین شده باشد. در عوض این دیدگاه، بر طبیعت دوسویه روابط بین زیربنا و روبنا تأکید دارد. (Jessap 2001b: 4) دولت سرمایه‌داری گرامشی ناگزیر نیست بلکه اتفاقی است و فعالیت‌هایش نه تعیین‌شده و اقتصادی که مژمونیک و سیاسی است هرچند منافع سرمایه آن را پیش می‌برند. (Marsh, 1999: 327-8) این دوسویگی دولت و سرمایه مهم است چراکه امکان اینکه سیستم اقتصادی سرمایه‌داری به اجتماعات سیاست‌گذاری وصل شود را فراهم می‌کند. به این وسیله سیاست اغلب و نه همیشه در ماهیت و تأثیر سرمایه‌داری است. تصمیمات

سیاست‌گذاری ممکن است براساس منافع خود سیاست‌گذاران و در حمایت از سرمایه‌دارانی خاص و گاهی با هدف حفظ شرایط اشتغال یا بحث بر سر دسترسی عمومی به کالاهای خصوصی، در حمایت از طبقه کارگر، گرفته شود. (cf. Callyer et al., 2001) بنابراین در خلال فرایند نبردی اجتماعی شکل می‌گیرند. سیاست‌گذاری سیستمی تاریخی، بی‌ثبات، اتفاقی و هماوردجویانه است. پس رابطه مشخص بین سرمایه‌داری و سیاست‌گذاری چیست؟ چگونه است که همچنان که گرامشی استدلال کرده است نظم اقتصادی و سیاسی جامعه در دژبلوکی تاریخی، با هم جفت هستند؟ (cf. Jessap, 2001a)

برای "ماروی" و "وم" "جوپ" پاسخ در خود سازواره سرمایه‌داری نهفته است. همچنان که سیستم روابط اجتماعی به طور تاریخی توسعه یافته است، سرمایه‌داری از دو سیستم روابط اقتصادی و سیستم روابط سیاسی تشکیل شده است. دولت نقش اساسی در احداث اشکال اقتصادی سرمایه و چگونگی گردش و سازماندهی سرمایه دارد. (Harvey, 1982: 281-2) یا همچنانکه جوپ استدلال کرده است، روابط سرمایه‌نا تمام و نامعلوم است و به شیوه‌ای واقعاً بی‌ثبات بر شرایط فوق اقتصادی اتکا دارد. (2001b: 8) از آنجا که سرمایه‌داری نمی‌تواند صرفاً خود را به وسیله نیروهای بازار بازتولید کند، سیستم روابط سیاسی بخشی از ترکیب و سامان انباشت سرمایه به شمار می‌رود. (Jessop, 2001c: 9)

عاملین سیاست‌گذاری

با این چارچوب روابط بین سیاست‌گذاری و سرمایه‌داری را می‌توان بهتر درک کرد. در یک سیستم اجتماعی سرمایه‌داری، سیاست‌گذاری روابط سرمایه‌داری را انعکاس می‌دهد نه به خاطر اینکه سیاست‌گذاری طبقه غایت‌شناسانه با منطق اجتناب‌ناپذیری تعیین شده و بسط می‌یابد؛ بلکه به این خاطر که سیاست‌گذاری در نتیجه رفتار و واکنش انسان در هم‌کنشی پیچیده بین سیستم‌های اقتصادی و سیاسی پدید می‌آید و بدوز عاملین سیاست‌گذاری نمی‌تواند ایجاد شود.

در سرتاسر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی تحلیل جامعه‌شناختی سیاست‌گذاری بر کیفیت

ساختار سیستم اجتماعی متمرکز بود و وقتی به نقش عاملین می‌رسید عمیقاً سکوت می‌کرد. حداقل بخشی از این موضوع شاید می‌تواند در واکنش به غلبه گفتمان نئولیبرال باشد. اخیراً اما بازگشتی به مقوله درک جایگاه واقعی ساختار و رشد علاقه‌مندی در بررسی موضوع نقش عاملین و فعالین انسانی در فرایند سیاست‌گذاری پدید آمده است. (Deacon and Mann, 1999: 417, Mann, 1992) این موضوع به بررسی‌های نظری چارچوب‌هایی که نقش سیاست‌گذاران را در فرایند سیاست‌گذاری توضیح می‌دهند، حیاتی دوباره بخشیده است. کوشش‌های پیشین در ربط دادن نهاد کارگزاری^۱ با سطوح ساختاری تحلیل از طریق تعیین جایگاه گروه‌های خاص درون ساختار طبقاتی از لحاظ نظری دچار مشکل بوده‌اند. این موضوع را (Navarro 1972) و نیز (Johnson 1972) در پژوهشی که برای تعیین جایگاه طبقاتی متخصصان انجام دادند، روشن کرده‌اند. آنها متوجه شدند که نمی‌توانند به وسیله تحلیل نظری تنها به پیوند به مثابه یک حقیقت تأکید کنند، بلکه در سطح تجربی، پیچیدگی موضوع گروه‌های حرفه‌ای و تخصصی افراد با مفهوم انتزاعی طبقه تلفیق شده است. (eg Willis, 1983: 13) چنین دلایلی که در تحقیق در موقعیت طبقاتی متخصصان ارائه شد در جست‌وجوی آزمون تجربی موقعیت طبقاتی یا نقش سیاست‌گذاران هم قابل ارائه است. به علاوه اینکه سیاست‌گذاران نمی‌توانند طبقه‌ای را تشکیل دهند. اینجاست که گروه‌های متفاوتی هستند. سیاست‌گذاری (در گسترده‌ترین حالت) توسط افراد و گروه‌هایی از نهادها و مشاغل مختلف انجام می‌شود. صاحبان و کارکنان رسانه، سیاستمداران و بروکرات‌ها، صاحبان و مدیران بنگاه‌های خصوصی، سازمان‌های خیریه، نمایندگان اجتماعات و غیره. موقعیت‌های طبقاتی مختلف است: کارکنان، صاحبان سرمایه، خرده‌بورژواها. بنابراین یک تحلیل ارتدوکس طبقاتی نمی‌تواند به شکل تجربی پایه‌های طبقاتی خصوصی‌سازی را بدون تلفیق مفهوم گروه با مفهوم طبقه نمایش دهد.

آن چه مورد نیاز است یک چارچوب نظری است که دنیای تجربی سیاست‌گذاری را به ساختار تحلیلی و مفهومی دولت، طبقه و سرمایه‌داری ارتباط دهد. این چارچوب نباید

تقلیل‌گرا باشد، نباید کاملاً جبرگرا و کاملاً فرجامی باشد و مهم‌تر اینکه باید سطوح خرد و کلان تحلیل را برای ایجاد درکی از رابطه بین فعالین فرد (یا گروه) و آرایش ساختاری ارتباط دهد. یک پاسخ به این مسئله رهیافت شبکه سیاست‌گذاری است.

شبکه‌های سیاست‌گذاری

رهیافت‌های مختلفی در تحلیل شبکه‌های سیاست‌گذاری وجود دارد. برخی از این تحلیل‌ها مفهوم شبکه سیاست‌گذاری را به اجتماع سیاست‌گذاری فروکاسته به همین طریق بر تسهیم اهداف همگانی و ارزش‌ها تأکید دارند. (eg Marsh and Rhodes, 1992; Putnam 1995) برای مثال (Pross 1992: 119) شبکه سیاست‌گذاری را به عنوان گروهی از افراد با ارزش‌ها و دیدگاه‌های مشابه و رویکردی مشترک به سیاست‌گذاری معرفی می‌کند. به همین طریق، فعالین با دیدگاه‌های دیگر با دستور کارهای سیاست‌گذاری مختلف را در نظر نمی‌گیرد. به علاوه اگر چه ارزش‌ها و هنجارها مسئله مهمی در فرایند سیاست‌گذاری هستند. تمرکز صرف بر این جنبه از زندگی اجتماعی نتیجه کم‌توجهی به دولت (و سایر مؤسسان) در فرایند سیاست‌گذاری است. (Malondy et al, 2000) این تعریف همچنین در وارد کردن نقش گروه‌ها و سازمان‌ها در فرایند سیاست‌گذاری ناموفق است و مهم‌تر اینکه متوجه امکان اینکه محصولات سیاست‌گذاری می‌توانند آمیزه یا مصالحه‌ای از ارزش‌ها، دیدگاه‌ها و موافقت‌های مختلف باشند، نیست.

کلمس و اسگاگ ستاد نگاه دیگری دارند. آنها می‌گویند که شبکه سیاست‌گذاری مفهومی است که رای توصیف ویژگی‌های روابط میان مجموعه مشخصی از عاملین که حول موضوع مورد تأکید در اجتماع شکل گرفته‌اند، ایجاد شده است. (Coleman and Skogstad 1990: 26) بنابراین تمرکز رهیافت شبکه سیاستی نه بر ارزش‌ها یا خصوصیات عاملین که بر روابط بین عاملین درگیر در فرایند سیاست‌گذاری است.

این فرائت از شبکه سیاست‌گذاری دچار مشکل تعیین‌انگیزه‌ها یا خواسته‌های شرکت‌کنندگان در فرایند سیاست‌گذاری نیست و قادر است تمرکز عمیق‌تری بر روابط،

به‌ویژه روابط قدرت درون شبکه داشته باشد. این شکل از تحلیل شبکه در تلفیق دیدگاه کثرت‌گرایانه در جایی که نقش گروه‌های ذینفع در فرایند سیاست‌گذاری مورد آزمون بود به کار گرفته شده است. (Saward, 1990) برای مثال طبیعت منابعی که به‌وسیله گروه‌های ذینفع مختلف تصاحب یا تسلک شده و اینکه اینها چگونه بر ظرفیت منابع در شکل دادن به سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارد را آزمون کرد و (Whiteley and Winard 1987) روشی را که عاملین سیاست‌گذاری طبق استراتژی‌های رایزنی خود بتوانند متمایز شوند، پیشنهاد کردند. دلیل ویژه‌ای در اینکه چرا کثرت‌گرایی باید رهیافت نظری مسلط یا تنها رهیافت نظری در تحلیل شبکه باشد وجود ندارد. کثرت‌گرایی توضیح‌بسنده‌ای برای ابداعات سیاست‌گذاری نظیر خصوصی‌سازی که هم نابرابری‌های موجود را شرح دهد و هم ساختاری بر فعالیت نهادهای اجتماعی تعیین کند، ندارد. بنابراین مسلم می‌داند که نظام سیاست‌گذاری در مقابل تغییرات بیشتر مقاومت کرده و سنگر خواهد گرفت.

کوششی در جهت حل این مشکل رهیافت وابستگی به مسیر است؛ (eg Berman, 1998; Goldstone, 1998; Wilsford, 2002a: 20) این رهیافت نرض می‌کند که سیاست‌گذاری بازتاب نظام مقررات مستقر، مواضع نهادی جای‌گیر شده، ساختار صنعتی مستقر و روابط گذشته صنعت - دولت است.

استقرار الگوهای نهادی دشوار بودن تغییر و باثبات بودن سیاست‌گذاری موجود را تضمین می‌کنند. بنابراین توسعه سیاست‌گذاری به احتمال زیاد به‌جای آنکه نوآورانه باشد نمودی^۲ (تدریجی) خواهد بود. استدلال این است که میراث تاریخی، خط سیر آتی سیاست‌گذاری را تعیین می‌کند. همچنان که (Lofgren and Benner 2003: 27) اعلام کرده‌اند دیدگاه وابستگی به مسیر، بر چسبندگی ترتیبات نهادی تأکید دارد: همین که ملتی وضعیت نهادی خاصی را توسعه داده باشد تغییر روال آن دشوار است.

رهیافت وابستگی به مسیر توضیحی برای ثبات نظام سیاست‌گذاری ارائه می‌کند: در هر محیط ملی ترکیب یگانه‌ای از روابط نهادی نتایج سیاست‌گذاری را تعیین می‌کند. متأسفانه این

رهیافت خیلی توجهی به بدعت و نوآوری در سیاست‌گذاری ندارد: نظریه‌پردازی انتقال‌های پایه‌ای اخیر به علت خصوصی‌سازی مسئله مهمی است. به طور تجربی ما می‌دانیم که طرح‌های سیاست‌گذاری خلق نمی‌شوند و از این‌رو در طول زمان ثابت اما همچنان محل کشمکش و شکل‌پذیر هستند. (Alexander, 2001) و اگرچه میراث‌های می‌تواند تغییرات را محدود کند، منابع نهادی و اجتماعی در ایجاد راه‌هایی در تولید مسیر و راه‌حل‌های سیاست‌گذاری جدید ترکیب می‌شوند. (Nelson, Jessop and tlausner, 1995: 3-46)

به علاوه در مقایسه بین کشورها به‌ویژه وقتی کشورها که هر یک تاریخچه نهادی بسیار متفاوتی دارند، با فشار عمیقی به سمت تغییرات بنیادی روبه‌رو هستند، معلوم می‌شود که رهیافت وابستگی به مسیر پیش‌بینی خوبی از جهت سیاست‌گذاری به دست نمی‌دهد. (Lefgren and Benner, 2003: 27) حتی ایده "تصادف پیشامدها" که توسط ویلسفورد^۲ (1995) برای توضیح تغییرات سیاست‌گذاری ارائه شد، اینجا نمی‌تواند کمکی کند. ویلسفورد استدلال می‌کند که نیروهای ساختاری با نگهداشتن سیاست‌گذاری در مسیرهای تثبیت شده انعطاف فرابندهای سیاست‌گذاری را کاهش می‌دهند. در حالی که "تصادف پیشامدها" امکان دوری از مسیر و نوآوری‌های رادیکال را فراهم می‌کنند. مسیرهای تثبیت شده ممکن است در ابتدا "به عنوان نتیجه متغیرهای کاملاً تصادفی" به نظر برسند. (Wilsford, 1994: 253) اما بعد، مثل کیبوردهای کیبوردی^۳، خود را همچون کانال مسیر مشخصی برای سیاست‌گذاری تعیین و تعمیق می‌کنند. (همان: ۲۵۶) - طرف دیگر، تصادف پیشامدها با تغییر مکان برخی از عوامل مختلف در ترکیب واحد جدیدی (همان: ۲۵۷) انگیزه‌هایی را برای تغییرات رادیکال فراهم می‌کند.

مشکل اصلی این رهیافت این است که ویلسفورد چارچوبی نظری که به تمایز بین عوامل یا شرایطی که احتمالاً مانع تغییر و به همین طریق تشویق نوآوری هستند، ندارد. انتخاب او از "تصادف پیشامدها" نهایتاً وابسته به شرایط است، و این از نظر سایرین محل بحث است. در

1. Conjunctures

2. Wilsford

3. Qwerty

عوض‌گیر^۱ (1-170a: 2002) با این استدلال که ویلسفورد در میان سایر عوامل تأکید بیش از حدی بر اقتدار مارگارت تاجر و عدم سازماندهی کادریهای خدمات بهداشتی در طول دوره مذکور دارد؛ انتخاب ویلسفورد از "تصادف پیشامدهای" بحرانی که برای توضیح تغییرات رادیکال سیاست‌گذاری در خدمات بهداشت ملی بریتانیا به کار گرفته را به نقد می‌کشد. آنچنان‌که‌گیر استدلالت می‌کند: استدلال‌های "تصادف پیشامدها" به نظر می‌رسد "عمده بار مسئولیت را بر دوش تقدیر نهاده‌اند" و در توضیح چگونگی اینکه عاملین ساختارها را ایجاد می‌کنند یا آنها را می‌شکنند بنیاد نظری منطقی به دست نمی‌دهند. (2002b: 615)

راه‌حل کنار گذاشتن رهیانت‌های کثرت‌گرا و نیز وابستگی به مسیر و به کارگرفتن ترکیبی از تحلیل طبقه و شبکه با پارامترهایی است که از بحث بالا به دست آمدند. این به مفهوم به کارگیری ترکیبی از تحلیل شبکه با تأکید بر روابط درون شبکه سیاست‌گذاری و تحلیل طبقه با ظرفیت آن بر درک تداوم روابط بین عاملین در فرایند سیاست‌گذاری است. با این ترکیب ما می‌توانیم راهی را که شبکه سیاست‌گذاری و نتایج آن توسط سیستم طبقاتی هم در سطح ملی و هم بین‌المللی شکل می‌گیرند، درک کنیم.

چنین ریافت ترکیبی شیه چه خواهد بود؟ ما می‌توانیم مثال خدمات اشتغال مشترک‌المنافع (CES) استرالیا را مطرح کنیم. مؤسسه مزبور در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد، در ابتدا شرکتی دولتی و در نهایت در سال ۱۹۹۸ کاملاً خصوصی شد. در طول پنجاه سال فعالیت چندین بار تلاش‌هایی برای خصوصی کردن آن اغلب هم توسط دولت مک‌ماهان که به دنبال اجازه به مؤسسات خصوصی اشتغال برای ورود به سیستم شغلیابی بودند صورت گرفت. واگذاری مؤسسه با انتشار گزارش جنجالی (Norgard, 1977) که تغییرات سیستماتیک در عملکرد CES را توصیه می‌کرد و حذف موفقیت‌آمیز خدمات تخصصی اشتغال توسط دولت ائتلافی فریزر^۲، شروع شد. خانمه کار سازمان با وضع قانونی در سال ۱۹۹۴ در دولت کارگری هاوک کیتینگ^۳ که با بخش خصوصی اجازه ظهور داد، رقم خورد

1. Greener

2. Fraser

3. Hawke Keating

این تغییرات راه را برای خصوصی سازی کامل بعدی و بی پوشش کردن CES در دولت ائتلافی هوارد فراهم کرد.

CES کنار گذاشتن عملکرده به شکل گذشته را در آگوست ۱۹۹۶ اعلام و در نوامبر ۱۹۹۷ آغاز کرد، در این اثنا ترتیبات جدید جایگزین شدند و شبکه جدید شغلی در می ۱۹۹۸ ظاهر شد. با ادعای افزایش "انتخاب" مشتریان و وارد شدن "کارایی" انتخاب بازار، دولت در قالب خدمات خصوصی (که تخمین زده می شد در آن زمان حدود ۱/۷ میلیارد دلار استرالیا می ارزد). از طریق مناقصه، قراردادهایی را با بنگاه های منعقد نمود تا آنها برای افراد نغل بیابند و از دولت پول آن را دریافت کنند.

بیش از ۳۰۰ قرارداد با شرکت های خصوصی سازمان های اجتماعی و یک سازمان عمومی ملی اشتغال به امضاء رسید. خصوصی سازی CES مثال نمونه ای از ظهور آزادسازی در سیاست گذاری توزیع امکانات بود که طی آن گرداننده های خصوصی منابع مالی را توزیع با خدماتی را ارائه می کردند که در رهله اول دولت بکلف به انجام آن بود و در قبال آن مسئولیت داشت. تحلیل شبکه ویژگی ها و روابط بین اجزای شبکه را با نمایش مثلاً میزان استقلال یا وابستگی آن نشان می دهد. (همچنان که در کار (Ornstein, 2003) در شبکه شرکت های کانادایی، با در کار (Bert, 1983) در روابط بین صنایع مختلف انجام شد).

در برهه CES، تحلیل شبکه به نقش مهم سازمان های مذهبی در شبکه جدید شغلی و ایجاد اتحاد بین بنگاه ها، تصریح دارد (به ویژه در اوایل دوره که کارمندان با مهارت یا منابع کافی برای انجام کامل قراردادها در اختیار شرکت های خصوصی وجود نداشت). تحلیل طبقاتی از طرف دیگر عدم تداوم را در روابط قدرت بین نیروی کار و سرمایه با نشان دادن اینکه خصوصی سازی چگونه تعادل بین کارکنان و سرمایه را انتقال می دهد، مورد توجه قرار می دهد.

برای مثال با واگذاری CES نزول قدرت اتحادیه ای آغاز شد، ۵۰۰۰ عضو اتحادیه مشاغل دائمی خود را در خدمات عمومی از دست دادند و در وضعیت شغل موقت در بخش خصوصی نگرسرتند. بسیاری از قراردادهای ارائه شده شرایط کاری بسیار ضعیف و نامنی

داشتند و اغلب نمایندگی اتحادیه‌ای را نداشتند.

نخست تحلیل ترکیبی شبکه / طبقه، راهی که شبکه‌های سیاست‌گذاری توسط سیستم طبقاتی شکل می‌پذیرد را روشن می‌کند. با تمرکز دوباره بر شبکه جدید اشتغال که در می ۱۹۹۸ ظاهر شد، رفیافت ترکیبی اول از همه کارکرد دولت و سرمایه در معرفی و حمایت از فرایند خصوصی‌سازی را نشان می‌دهد. اعطای قراردادهای مورد علاقه صاحبان سرمایه در بخش خصوصی خصوصاً در آن حوزه‌های رأی‌گیری که دست برخی از اعضای دولت بود شواهد مفیدی را نشان می‌دهند. شواهد از اهداف اعلام شده دولت هم قابل استخراج است. در مباحثات آزادسازی شبکه اشتغال، به طور صریح بر نیاز به شکل دادن "اتلاف اجتماعی" بین صاحبان سرمایه، سازمان‌های اجتماعی و دولت صحبت می‌شد. این اتلاف بخش خصوصی را قادر به گسترش توسعه فرصت‌های تجاری می‌نمود و در مقابل خدمات رفاهی در برخی از اجتماعات محدود می‌گردید. (Shanahan, 1999)

دوماً، آثار سیستم طبقاتی بر شبکه را در اتحاد شکل‌گرفته برای فشار بر دولت می‌توان دید. برخی از اینها اتحادیه‌هایی بزرگ و رسمی هستند، نظیر (Job Futurs) که کنسرسیومی از ۴۰ بنگاه با خدمات اشتغال ملی، که نمایندگی بیش از ۶۰ بنگاه و "اشتغال استرالیا" که نماینده ۳۰۰ سازمان بود.

در سال ۱۹۹۸ و در شرایطی که ۸۰ فعالیت تجاری تقریباً زمین خورده بودند. این عاملین برای افزایش اعتباری بالغ بر یک بیلیون دلار استرالیا چانه می‌زدند. این اتحادها بنگاه‌های خاصی را قادر می‌سازد ضمن انحصار منابع، قوانین را شکل دهند و فرایندهای ورود و عدم ورود را برقرار سازند و از جریان منافع به سمت سرمایه خصوصی، اطمینان حاصل کنند. همچنان که اتحادیه‌های قدرتمند موجود نه تنها افزایش بیشتر اختیارات را تقاضا دارند بلکه خواهان نقش در فرایند سیاست‌گذاری هستند؛ خواسته آنها شامل نقشی در طراحی مفاد دوره‌های مناقصه بعدی است تا در این مناقصات بتوانند فضای بیشتری از شبکه اشتغال را تحت اختیار خود درآورند.

این رابزنی‌های سنگین نتایج دلچسپی عاید بنگاه‌های مشرف موجود نموده است. در

چندین مورد سازمان "اشتغال ملی" که بنگاهی عمومی است و در این اتحادها شرکت ندارد؛ طبق همان شرایطی که رقبای بخش خصوصی اش فعالیت می‌کردند می‌خواست عمل کند اما موفق نشد.

سوم: فعالیت شبکه در روش‌های هدایت منابع ملی عمومی به سمت بخش خصوصی سرمایه‌دارانه است. علی‌رغم مقاصد اعلام شده، این منابع عمومی لزوماً با فراهم‌کنندگان واقعی خدمات تعلق نمی‌گیرد. ده درصد از بنگاه‌هایی که موفق به انعقاد قرارداد شده‌اند خدمت اشتغالی ارائه نمی‌کنند اما صرفاً قراردادهای دست دومی با سایر بنگاه‌ها دارند. (cf. Peake, 1998) جالب اینکه این قراردادهای دست دوم با اجازه مستقیم دولت منعقد شده‌اند. (Taylor, 1998)

این مورد از جیب منابع عمومی توسط بخش خصوصی تأییدی بر نظریه "جمروزیک" است که: سیستم رفاه و هزینه‌های اجتماعی اغلب برای غیر فقیران مستفعت‌زاتر بوده‌اند، جمروزیک (2001: 51) استدلال می‌کند مخارج عمومی همچنین از طریق تدارک دستمزد و حقوق برای گروه‌های حرفه‌ای طبقه متوسط نظیر دکترا، معلمان و کارکنان اجتماع بر عملکرد اجتماعی فراهم‌کنندگان خدمات می‌افزایند. با گسترش بحث، جمروزیک (2001: 49) استدلال می‌کند، مخارج عمومی که اغلب تحت عنوان "رفاه" طبقه‌بندی نمی‌شود به صنعت و فعالیت‌های تجاری به شکل واگذاری مالیات فراهم می‌شود.

به همین ترتیب ردیابی منابع مالی عمومی که بخش خصوصی در این مورد و در بسیاری موارد دیگر در سطح قابل توجهی، خارج از بودجه به دست آورده است دشوار نیست. قابل توجه اینکه انتقال کلان منابع مالی عمومی بین بخش‌های خصوصی و عمومی در استرالیا در دهه‌های اخیر صعودی بوده است؛ به طوری که کمیسیون بهره‌وری تخمین می‌زند که پرداخت بودجه به صنعت در شکل رفاه بنگاه‌ها هم اکنون بیش از ۱۵ میلیارد دلار استرالیاست و رشدی ۱۵ درصدی را در ۵ سال گذشته داشته است. (Marris, 2002) در حالی که بن‌لزاماً مفهوم

خصوصی‌سازی سامسون (90, 79: 1994) به عنوان "پروژه هم‌مونیک" که با نیت اصلی تبانی طبقاتی را یا حداقل فعالیت مشترک طبقه مسلط صورت گرفته باشد تأیید نمی‌کند. چنین مواردی از آزادسازی دیدگاه تیلورگویی (184: 1997) را که تعقیب و اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی طبقه حاکم را قادر به "مفصل‌بندی کارتر منافع خود می‌کند" تأیید می‌نماید. مثال CES نشان داد که رهافت ترکیب شبکه و طبقه زوایای بیشتری از نظریه آزادسازی را روشن می‌کند. "اکانر" (1993) پیش‌تر استدلال کرده بود که مخارج دولت روی خدمات و زیرساختارها در پایین آوردن هزینه‌های تولید و بازتولید و تضمین گسترش صنایع خصوصی ضروری است. به علاوه اکانر استدلال کرد که یکی از مسائل سرمایه‌داری متأخر در عین محدودیت ظرفیت مالی دولت، تعادل مخارج دولت به افزایش مخارج اجتماعی تولید و از این رو رشد ریسک بحران مشروعیت است.

اگرچه مشخص کردن ظرفیت خصوصی‌سازی در کاهش مخارج دولت دشوار است. (بخشی به خاطر این ادعا که داده‌ها حساسیت مالی دارند (cf: wright, 1998; taylor, 1998) و کاملاً محل بحث هستند. (20: 1997; callyer and white, 1996; cf. callyer, 1996) با وجود این می‌توان نتیجه گرفت که خصوصی‌سازی در دو سطح عمل می‌کند: در یک سطح آزادسازی و دیگری ایدئولوژیک است.

نهم مخارج عمومی بین بخش‌های عمومی و خصوصی شکل جدیدی می‌یابد. در سطح ساختار و عمل آزادسازی تنها یک "روند سیاست‌گذاری مد روز" نیست بکه یک توسعه یگانه در سرمایه‌داری متأخر است که سرمایه را قادر به تضمین منابع مالی جدید، توسعه فرصت‌های تجاری در آن نواحی که پیش‌تر سرمایه خصوصی حضور نداشت (نظیر خدمات رفاه) و گسترش فرایند کالایی شدن می‌کند.

جمع‌بندی چارچوب‌های نظری

ما دیدیم که چگونه فرایند سیاست‌گذاری در آزادسازی با چارچوب‌های کارکردگرایانه به

طرز نامناسبی مورد شناسایی قرار گرفت و منجر به از شکل انداختن سیاست‌گذاری به مثابه پاسخی بدیهی به ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی شد، در چارچوب کثرت‌گرایی، فرایند سیاست‌گذاری بنیادی سیاسی است. اما آن را حاصل انگیزه‌های افراد و تصادف می‌دانند. در چارچوب انگارگرایانه سیاست‌گذاری به مد فروکاسته می‌شود و در چارچوب تعبیری از مارکسیم ارتدوکس، سیاست‌گذاری محصول ساختار است. در مقابل این مفاهیم استدلال شده است که فرایند سیاست‌گذاری، در بنیاد اجتماعی و از لحاظ تاریخی عارضی است و توسط روابط قدرت که می‌توان آن را در همه جنبه‌های دیگر زندگی اجتماعی هم یافت ساخت می‌یابد.

سیاست‌های آزادسازی در طول دهه‌های اخیر در اغلب کشورهای جهان انتخاب شده‌اند. این روند سیاست‌گذاری که در کشورهای سرمایه‌داری آغاز شده و به شکل وسیعی توسط دستور جلسات آنها هدایت می‌شود. با شبکه‌های سیاست‌گذاری نیز قابل توضیح است. چنین شبکه‌هایی درون ساختارهای روابط قدرت محاط شده‌اند، شبکه‌ها درون چارچوبی از نهادها و سیستم بازار جهانی سرمایه‌داری فعالیت دارند. نشان داده شده است که چگونه گروه‌های خاصی از فعالین سیاست‌گذاری در شبکه‌ها، فرایند سیاست‌گذاری را به انحصار در می‌آورند و قوانین را به سمت منافع خود سوق می‌دهند و فرایندسازی ورود و عدم ورود را انجام می‌دهند.

در ادامه ترکیبی از تحلیل شبکه و طبقه برای توضیح رشد انفجاری آزادسازی نه به عنوان "مد" سیاست‌گذاری بلکه به مثابه فرایندی ساختاری که طی آن عاملین، در جهت حذف همه محدودیت‌های دولت و ایجاد فرصت‌های جدید در تضمین خصوصی‌سازی فعالیت دارند، معرفی گردید. فرایند آزادسازی در ایجاد اتحاد‌های جدید قدرتمندی که اصلاحات بیشتر را طلب می‌کردند نقش داشت. آنها هم به سهم خود خصوصی‌سازی را تشویق می‌کردند و به پیش می‌بردند. به این طریق تغییرات سیاست‌گذاری را نه به عنوان نتیجه الزامی ساختار منطقی و نه به عنوان فرایند گفتمانی بلکه به عنوان فرایند اجتماعی که به دست عاملین اجتماعی و در تطابق با ساختار اجتماعی سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، در نظر گرفته می‌شود.

- Agger, B. (1998) *Critical Social Theories: An Introduction* Colorado: Westview Press.
- Alexander, G. (2001) 'Institutions, Path Dependence, and Democratic Consolidation' *Journal of Theoretical Politics* 13(3):249(22).
- Bacci, C.L (1999) *Women, Policy and Politics* London: Sage Publications
- Badie, B. and Birnbaum, B (1983) *The Sociology of the State* Chicago: University of Chicago Press.
- Bachrach, P. and Baratz, M. (1970) *Power and Poverty* New York: Oxford University Press.
- Baumgartner, F. and Jones, B. (1993) *Agendas and Instability in American Politics* Chicago: University of Chicago Press.
- Bell, S. (1997) *Ungoverning The Economy* Melbourne: Oxford University Press.
- Benner, T.; Reinicke, W. and Witte, J. (2003) 'Global Public Policy Networks' *The Brookings Review* Washington: Spring 21 (2) 4 pgs.
- Berman, S. (1998) 'Path Dependency and Political Action: Re-examining the Responses to the Depression' *Comparative Politics* 30:379-400.
- Bradley, K. and Nejad, A. (1989) *Managing Owners: The National Freight Consortium in Perspective* Sydney: Cambridge University Press.
- Burt, R. (1983) *Corporate Profits and Copation* Vancouver, University of British Columbia Press
- Campo-Flores, F. (1994) 'Lessons From Privatization of Argentina's National Telephone Company' *Policy Studies Review* 13(3/4):235-48.
- Carter, M. (1998) 'Case Studies Of Public Hospital Privatisation' *Health Issues* 56:15-17.
- Chamberlin, J. and Jackson, J. (1987) 'Privatization as Institutional Choice' *Journal of Policy Analysis and Management* 6(4):586-604.
- Cohen, P. (1968) *Modern Social Theory* London: Heinemann.
- Collyer, F.M. (1996) 'Measuring Privatisation: An Overview of Methodological Approaches' *Just Policy* Number 7, August, pp. 24-34.
- Collyer, F.M. (1997) 'The Port Macquarie Base Hospital' *Just Policy* 10:27-39.
- Collyer, F.M; McMaster, J. & Wettenhall, R.W. (2001) *Case Studies in Australian Public Enterprise Divestment* Fiji: University of South Pacific Press.
- Collyer, F.M. & White, K.N. (1997) 'Enter The Market: Competition, Regulation and Hospital Funding in Australia' *Australian and New Zealand Journal of Sociology* 33 (3) November, pp. 344-363.
- Collyer Fran M : "Theorising Privatisation: Policy, Network Analysis, and Class" *Electronic Journal of Sociology* (2003);ISSN: 1198 3655
- Collyer, F.M. and White, K.N. (2001) *Corporate Control of Healthcare in Australia* Discussion Paper No. 42, Australia Institute, Australian National University.
- Coleman, W. and Skogstad, G. (1990) 'Policy Communities and Policy Networks' in Coleman, W. and Skogstad, G. (eds) *Policy Communities and Public Policy in Canada: A Structural Approach* Toronto: Copp Clark Pittman.
- Dalton, T; Draper, M; Weeks, W. and Wiseman, J. (1996) (eds) *Making Social Policy in Australia* Sydney: Allen and Unwin.
- Daly, G. (1999) 'Marxism and Postmodernity', in A. Gamble; Marsh, D. and Tant, T. (eds) *Marxism and Social Science* London: Macmillan, pp. 61-84.
- Dandeker, C. (1990) *Surveillance, Power and Modernity: Bureaucracy and Discipline From 1700 to the Present Day* Cambridge: Polity.

- Deacon, A. and Mann, K. (1999) 'Agency, Modernity and Social Policy' *Journal of Social Policy* 28(3):413-35.
- Domberger, S. (1995) 'What Does Privatisation Achieve? - A Comment on Quiggin' *The Australian Economic Review* 2nd Quarter:43-47.
- Domberger, S. and Piggott, J. (1986) 'Privatization Policies and Public Enterprise: A Survey' *Economic Record* 62 (177):145-62.
- Dorner, D. (2002) 'The Essential Services Policy Network: Organizational Influence in Canada's Information Highway Policy Development Process' *Library Quarterly* 72(1):27-84.
- Dore, C. (1998) 'Howard's \$100m Gift For Job Agencies' *The Australian* 16th December.
- Dore, C. (1999) 'Job Network Agency Losses \$12m' *The Australian* 9-10 January.
- Dore, C.; Green, P. and Lunn, S. (1998) '\$55m Rescue For Ailing Job Network' *The Australian* 26 August.
- Dowding, K. (1995) 'Model or Metaphor? A Critical Review of the Policy Network Approach' *Political Studies* XLIII(1):136-58.
- Dudley, J. and Vidovich, L. (1995) *The Politics of Education* Australian Educational Review No. 36 Melbourne: The Australian Council for Educational Research.
- Edelman, M. (1987) *Constructing The Political Spectacle* Chicago: University of Chicago Press. Ernst, J. (1994) *Whose Utility?* Buckingham: Open University Press?
- Ernst, J. (1998) 'Privatization' in Shafritz, JM. (ed) *International Encyclopedia of Public Policy and Administration* Boulder, Colorado: Westview Press.
- Feigenbaum, H.R. and Henig, J.R. (1994) 'The Political Underpinnings Of Privatisation: A Typology' *World Politics* 46 (1):185-208.
- Flora, P. and Heidenheimer, A. (1984) *The Development of Welfare States in Europe and America* New Jersey: Transaction Books.
- Franzway, S. Court, D. and Connell, R.W. (1989) *Staking A Claim* Sydney: Alien and Unwir. Gains, F. (2003) 'Executive Agencies in Government: The Impact of Bureaucratic Networks on Policy Outcomes' *Journal of Public Policy* 23(1):55-79.
- Goldstone, J. (1998) 'Initial Conditions, General Laws, Path-Dependence, and Explanation in Historical Sociology' *American Journal of Sociology* 104:829-45.
- Goodman, J.B. and Loveman, G.W. (1991) 'Does Privatisation Serve The Public Interest?' *Harvard Business Review* 69 (6):26-38.
- Gormley, W.T. (1994) 'Privatization Revisited' *Policy Studies Review* Autumn/Winter 13(3/4):215-34.
- Gramsci, A. (1971) *Selections From The Prison Notebooks* London: Lawrence and Wishart.
- Grattan, M. (1998) 'Job Providers Want Some Urgent Changes' *The Australian Financial Review* July 24th.
- Green, P. (1998) 'Job Agencies Demand A Fix' *The Australian* 8-9 August.
- Greener, I. (2002a) 'Understanding NHS Reform: The Policy-Transfer, Social Learning, and Path-Dependency Perspectives' *Governance: An International Journal of Policy, Administration, and Institutions* 15(2): 161-83.
- Greener, I. (2002b) 'The arising Path-Dependency: How Does History Come to Matter in Organisations?' *Journal of Management History* 40(6):614-19.
- Gupta, A. (1996) 'Privatisation' *Journal of Institute of Public Enterprise (India)* 19 (1-2):38-51.
- Hall, P.A. (1993) 'Policy Paradigms, Social Learning and the State' *Comparative*

- Hall, P.; Land, H.; Parker, R. and Webb, A. (1975) *Change, Choice and Conflict in Social Policy* London: Heinemann.
- Harvey, D. (1982) *The Limits of Capital* Oxford: Blackwell.
- Haslem, B. (2000a) 'Job Agency Dumps long Contracts' *The Australian* 7th Feb.
- Haslem, B. (2000b) 'Army Steals March on Job Providers' *The Australian* March 25-6, p.5.
- Haslem, B. (2000c) 'Job Sites Disparity Queried' *The Australian* 23 December, p. 4.
- Haslem, B. and Marris, S. (1999) 'Tax Error Cost Job Agency Contracts' *The Australian* December 20th.
- Hay, C. (1999) 'Marxism and the State' in Gamble, A.; Marsb, D. and Tant, T. (eds) *Marxism and Social Science* London: Macmillan, pp. 152-74.
- Heald, D. (1983) *Public Expenditure* Oxford: Martin Robertson.
- Henig, J. Hammett, C. and Feigenbaum, H.B. (1998) 'The Politics Of Privatization' *Governance* 1 (4):442-68.
- Herd, B. (1998) 'Deconstructing The Current Account Balance Of Payments' in M. Alexander; S. Harding; P. Harrison; G. Kendall; Z. Skrbis, and J. Western (eds) *Refashioning Sociology* Brisbane: TASAC Conference Proceedings.
- Hood, C. (1994) *Explaining Economic Policy Reversals* Buckingham: Open University Press.
- Ikenberry, G.J. (1990) 'The International Spread Of Privatization Policies' in Suleiman, E.N. and Waterbury, J. (eds) *The Political Economy of Public Sector Reform and Privatization* Oxford: Westview.
- Jamrozik, A. (2001) *Social Policy in the Post-Welfare State* Longman, Frenchs Forest.
- Jansson, B. (2000) 'Policy Analysis' in Midgley, J.; Tracy, M. and Livermore, M. (eds) *The Handbook of Social Policy* London: Sage Publications, pp. 41-52.
- Jessop, B. (1982) *The Capitalist State* Oxford: Martin Robertson.
- Jessop, B. (1999) 'Narrating The Future of the National Economy and the National State? Remarks on Remapping Regulation and Reinventing Governance' in Steinmetz, G. (ed) *State/Culture: State Formation After The Cultural Turn* Ithaca, Cornell Press, pp 378-405.
- Jessop, B. (2001a) 'Bringing The State Back In (Yet Again): Reviews, Revisions, Rejections, and Redirections' published by the Department of Sociology, Lancaster University, at www.comp.lancs.ac.uk/sociology/soc070rj.html
- Jessop, B. (2001b) 'Capitalism, the Regulation Approach, and Critical Realism' in Brown, A.; Fleetwood, S. and Roberts, J. (eds) *Critical Realism and Marxism* London, Routledge.
- Jessop, B. (2001c) 'On The Limits of Limits to Capital' published by the Department of Sociology, Lancaster University, at <http://www.comp.lancs.ac.uk/sociology/soc129ri.htm>
- Johnson, T. (1972) *Professions and Power* London: Macmillan Press.
- Kay, J.A. and Thompson, D.J. (1986) 'Privatisation' *The Economic Journal* 96 (March):18-32.
- Kelly, P. (2000) 'Jobs Agency Bungled Tender Bid' *The Australian* 14th Feb.
- Kerr, L. and Savelsberg, H. (2001) 'The Community Service Sector in the Era of the Market Model' *Just Policy* 21:22-32.
- Langmore, J. (1987) 'Privatisation' in Atelson, P. (ed) *Privatisation: An Australian Perspective* Sydney: Australian Professional Publications.
- Lofgren, H. and Benner, M. (2003) 'Biotechnology and Governance in Australia

- Pusey, M. (1991) *Economic Rationalism in Canberra* Melbourne: Cambridge University Press.
- Putnam, R. (1995) 'Bowling Alone' *Journal of Democracy* 6 (1):65-78.
- Quiggin, J. (1996) *Great Expectations* St Leonards: Allen and Unwin.
- Salvanis, M. (1995) 'Privatisation, Citizenship and the Public Interest' *Just Policy* 4:37-43.
- Samson, C. (1994) 'The Three Faces Of Privatisation' *Sociology* 28 (1):79-97.
- Saunders, P. (1994) *Welfare and Inequality* Melbourne: Cambridge University Press.
- Saward, M. (1996) 'Co-option and Power' *Political Studies* 38:588-602.
- Self, P. (1990) 'What's Wrong With Government?' *Canberra Bulletin of Public Administration* 60:17-21.
- Shanahan, D. (1999) 'Abbott Given To Charity' *The Australian* 4-5 December.
- Shore, C. and Wright, S. (1997) 'Policy' in Shore, C. and Wright, S. (eds) *Anthropology of Policy* London: Routledge, pp. 3-39.
- Skocpol, T. (1985) 'Bringing The State Back In: Strategies of Analysis in Current Research' in Evars, P.B. et al (eds) *Bringing The State Back In* Cambridge; Cambridge University Press, p. 3-37.
- Steel, D. and Heald, D. (1982) 'Privatising Public Enterprise' *Political Quarterly* 53 (3):333-49.
- Sunday Telegraph (1997) 'Firms Back Private CES' 10 August.
- Taylor, M. (1998) 'Subcontractors' Job Fees Go Unchecked' *The Canberra Times* 11th June.
- Taylor-Gooby, P. (1997) 'In Defence of Second-Best Theory: State, Class and Capital in Social Policy' *Journal of Social Policy* 26(2):171-92.
- Therborn, G. (1982) 'What Does The Ruling Class Do When It Rules?' in Giddens, A. and Held, D. (eds) *Classes Power and Conflict* London: Macmillan, pp. 224-48.
- Thynne, I. (1995) 'Basic Concepts and Issues' in Thynne, I. (ed.) *Corporatization, Dismemberment and the Public-Private Mix Hong Kong: AJPA and IASIA*, pp. 1-9.
- Toke, D. and Marsh, D. (2003) 'Policy Networks and the GM Crops Issue: Assessing the Utility of a Dialectical Model of Policy Networks' *Public Administration* 81(2):229-51
- Vernon, R. (1987) 'Economic Aspects of Privatization Programs'. *The Economic Development Institute and the World Bank* March, pp. 1-14.
- Walker, B. and Walker B. (2000) *Privatisation: Sell Off or Sell Out?* Sydney: ABC Books.
- Walshe, G. and Daffern, P. (1990) *Managing Cost-Benefit Analysis* London VMacmillan.
- Wanasinghe, S. (1991) 'Privatisation' in Gouri, G. (ed.) *Privatisation and Public Enterprise* New Delhi: Oxford and IBH Publishing, pp. 123-37.
- Waters, A.R. (1987) 'The Techniques of Privatization' *Economic Impact* 61:55-9.
- Whiteley, P.P. and Winyard, S.J. (1987) *Pressure For the Poor: the Poverty Lobby and Policy Making* London: Methuen.
- Whitfield, D. (1992) *The Welfare State* London: Pluto Press.
- Willis E. (1983) *Medical Dominance Australia*: George Allen and Unwin.
- Wilsford, D. (1994) 'Path Dependency, or Why History Makes It Difficult But Not Impossible To Reform Health Care Systems in a Big Way' *Journal of Public Policy* 14 (3):251-83.
- Wright, L. (1998) "'Unflattering" Job Figures Withheld' *Canberra Times* 6th August.